

## اخبار مشکوک

### در میراث مآثور اخلاقی

جویا جهانبخش

#### چکیده

در میراث مآثور ما، اخبار مشکوک، از نظر اصالت و صدور، کم نیستند و متأسفانه مآثوراتی که موضوع یا محرّف بودنشان ثابت و مسلم است، در میان این اخبار چشمگیر است.

به اقتضای تسامحی که از دیرباز، و البته به ناروا، در عیار سنجی و نقادی اخبار اخلاقی می‌رفته است، در حیطة اخلاق، اخبار مشکوک، حضوری پررنگ‌تر دارند. در این نوشته، با تبیین این معنا، از ارزیابی و نقد برخی اخبار مشکوک تراث اخلاقی سخن به میان آمده و مناشی محتمل این اخبار وانموده شده است.

قال المسیح ﷺ: «خذوا الحق من أهل الباطل، ولا تأخذوا الباطل من أهل الحق». کونوا نقاد الكلام فكم من ضلالة زحرفت بایة من كتاب الله كما زحرف الدرهم من نحاس بالفضة الممّوهة النظر إلى ذلك سواء، والبصراء به خبراء.<sup>۱</sup>

۱. نگاه ناقدانه و دیده‌ورانه در میراث مآثور اسلامی، از مهم‌ترین

۱. المحاسن برفی، ط. محدث أرموی، ۱/۲۳۰؛ و به نقل از آن در بحار الأنوار، ج ۲، ص ۹۶.

حاصل معنای سخن یاد شده به فارسی چنین است:

مسیح ﷺ فرمود: حق را از اهل باطل فراگیرید، و باطل را از اهل حق فرا نگیرید. سخن را بسنجید که ای بسا گمراهی که به آیتی از کتاب خدای زیور داده شده باشد، آن سان که در همی بسین را به سیم اندانید در ظاهر همسان می‌نمایند؛ لیکن دیده‌وران بدان دانایند.

خویشکاری‌های دانشوران مسلمان است که شوربختانه در روزگار ما، آن‌سان که باید، چهره نمی‌بندد.

توده‌هایی انبوه و هول‌انگیز از گفتارهای مآثور و به ویژه اخبار منسوب به پیشوایان معصوم علیهم‌السلام، در کتاب‌های پرشمار انباشته شده است؛ بی‌آنکه کاوشی به سزا در درستی و نادرستی و چون و چند نسبت آنان رفته باشد و خاستگاه این سخنان، چندان که در توان پژوهندگان است، هویدا شده باشد.

این توده‌های انبوه، اغلب بی‌هیچ تمییز و پالایش، در دسترس برخی نویسندگان و گویندگان نهاده می‌آیند، و آنان به پسند و دلخواه خویش، از درآمیختن و پیش و پس نهادن پاره‌ای از آن گفتارهای مآثور و اخبار منقول، گفتاری می‌پردازند که قرار است نمودار آموزه‌های دینی و تعالیم اسلامی باشد؛ لیکن چون پیرایش و پالایشی دیده‌ورانه در کار نبوده، در بسیاری موارد، کار وارونه می‌شود و چه بسیار دیده و شنیده‌ایم که نویسندگان و گویندگان، با گفتار و نوشتار خویش، بر تیرگی‌ها و ابهام‌ها و ناهمسازی‌ها افزوده و زمینه طعن طاعنان و گمان‌افکنی گمان‌افکنان را در اندیشه دینی فراهم ساخته، مایه زحمتی نو و دغدغه‌ای تازه در فضای دینداری محققانه شده‌اند.

مرویات توده‌وار انباشته، نه تنها بسیاری راهروان را با اخبار مجعول و احادیث مشکوک و مآثورات بی‌پایه و منقولات بی‌مایه‌ای که در میان دارند، رهنمی می‌کنند، بلکه موجب می‌شوند تا بسیاری دُرّ شاهوار و گوهرهای بیش بها، از دیده جویندگان و خواهندگان نهان بماند و آموزه‌های دینی، آن‌سان که شاید و باید، در جامعه ما بالا نیفزاد.

۲. در گستره معرفت دینی، از سه شاخه فقه، عقاید و اخلاق، فقه از همه بختیارتر بوده و اخبار فقهی یا به تعبیر درست‌تر، جوانب فقهی اخبار، بیشتر کاویده شده و بررسی گردیده است. فقیهان چون باید در حلال و حرام و «یجوز» و «لایجوز» فتوا می‌داده‌اند، در نقد و تمحیص احادیث این حوزه کوشیده و متن و سند غالب احادیث مورد نیاز خویش را باز رسیده‌اند.

در مقابل، باورشناسان و عقایدپژوهان که همان متکلمان هستند، کمتر به نقد و تمحیص اخبار کامیاب شده‌اند، زیرا اولاً بیرون بودن خبر واحد از حوزه استدلال‌های کلامی، موجب نوعی کم‌اعتنایی به نقد اخبار آحاد شده است و به ضرورت تحقیق در این اخبار، صرف نظر از حجیت کلامی آنها، کمتر توجه شده است.<sup>۱</sup> ثانیاً چون نقد برخی اخبار عقیدتی، مستلزم شورانیدن حشویان و عوام‌زدگان بوده و دردسرساز بوده است، برخی متکلمان، جز برای مصلحت‌های کلان، به کاوش و نقد اخبار دست نیازیده‌اند و اگر دلیری کرده و سخنی گفته‌اند، أحياناً صریح و بی‌پرده نبوده است.

در کنار فقه و کلام، اخلاق از همه نابرخوردارتر افتاده است، چون متأسفانه از گذشته‌های بسیار دور، شماری انبوه از متصدیان آن در جامعه دینی، آگاهی‌های متخصصانه کافی برای نظر نقادانه در میراث معرفتی و مآثورات انبوه آن نداشته‌اند و تا هم امروز نیز بسیاری گویندگان مذهبی و اهل منبر، با آنکه عمدتاً از مآثورات تغذیه معرفتی می‌کنند، واجد حداقل لازم از دانش حدیث‌شناسی و دیگر لوازم نظر نقادانه در مآثورات نیستند و تحصیل قابل توجهی در فنون درایه، رجال، کتابشناسی و... نکرده‌اند.

این واقعیت اسف‌انگیز که بی‌گفت و گو مایه شرمساری نهادهای تبلیغی دینی است، و ویژه زمان ما نیز نیست و ریشه‌ای بس دور دارد. از زمان‌های بسیار دور، قصه‌خوانان که پیشه‌شان، ملغمه‌ای از افسانه‌گویی و واعظی بود، تبلیغ آداب، معارف، تاریخ و... را برای توده مردم بر عهده داشته‌اند، و بیش از متکلمان و

۱. خبر واحد، اگرچه از آن روی که خبر واحد است، «حجّت عقیدتی» نیست؛ ولی اولاً به هر روی، اگر مشجر به مفهومی عقیدتی باشد، باید در محتوای آن نقادی کرد و مقبول یا نامقبول بودن آن مفهوم و محتوا را فراگرفت تا تکلیف مبلغان و نویسندگان و عموم مخاطبان آن خبر، در نحوه فهم و ارزیابی محتوایی آن روشن شود. ثانیاً خبر واحد و حتی سند آن که اغلب در اباحت غیر فقهی بتمامه مغفول واقع می‌شود، ما را از روندها و گرایش‌ها و کشش و کوشش‌های عقیدتی آگاه می‌تواند کرد و از این حیث در خور نقادی است؛ به عبارت دیگر، خبر واحد، حتی هنگامی که حجّت نیست و حتی هنگامی که معجول بودنش مسلم باشد، باز یک «سند تاریخی» است و مانند هر سند تاریخی دیگر، باید بررسی، عیار سنجی و نقادی شود و حتی المقدور معلوم گردد که چه خاستگاهی داشته و چه انگیزه‌هایی در صدور یا حتی جعل آن دخیل بوده است.

فقیهان و دیگر دین‌شناسان دانش‌آموخته، با عامه در ارتباط بوده‌اند.<sup>۱</sup> در برخی ادوار تاریخ تمدن اسلامی، چه بر منابر و در مساجد و خانقاه‌ها از طریق گویندگی و چه از طریق نویسندگی، گروهی از حشویان و صوفیان که در زمینه نقل اخبار و نیز نقد اخبار اهلیت و احیاناً مغرض بودند، آموزش اخلاقی توده‌ها را بر عهده داشته‌اند.

تصدی چنین کسان در عرصه اخلاقیات موجب گردیده است که نه تنها مآثورات اخلاقی به شایستگی تحقیق و بررسی نشوند، باب ورود کثیری از برساخته‌های عامیانه و داستان‌های نابخردانه و اقوال سقیم و آرای عقیم به نگرش‌ها و نگارش‌های اخلاقی مفتوح گردد و مشتی منامات مسموم و کرامات موهوم ذهن و زبان گویندگان و نویسندگان این حوزه را بیالاید.

فراخ‌داری‌های ناروا و افراطی در تمسک به قواعدی چون قاعده «تسامح در ادله سنن»<sup>۲</sup> و نیز کم‌اهمیت پنداشتن آموزه‌های اخلاقی در جنب آموزه‌های کلامی و فقهی که گویا جنبه‌های جزمی تری از حیات دینی را بررسی می‌کنند،<sup>۳</sup> از

۱. دربارهٔ قصاص و پدیدهٔ قصه‌خوانی و لختی از دگردیسی‌های تاریخی آن - افزون بر تکنگاری دوست دانشمند حجة الاسلام جعفریان که در قم (از سوی انتشارات وکیل ما) چاپ شده است - نگر: نکته‌چینی‌ها از ادب عربی، علیرضا ذکاوئی فراگزلو، ج ۱، صص ۲۵۸ - ۲۷۰.

۲. دربارهٔ قاعده «تسامح در ادله سنن» و پاره‌ای چون و چراها که در نحوهٔ کاربرد آن می‌رود، از جمله نگر: مجلهٔ فقه (کاوشی نو در فقه اسلامی)، ش ۴۹، صص ۳-۶ (مقالهٔ تسامح در تسامح به قلم محمدحسن نجفی) و صص ۷-۴۳ (مقالهٔ بررسی تسامح در ادله سنن به قلم احمد عابدینی).

۳. اخلاق و اخلاقیات، در مقایسه با فقه و کلام، امری استجابی و فضیلتی افزون تلقی می‌شود.

این تلقی، تلقی ناصوابی است، چنان‌که غزالی در روزگار خود با نگارش احیاء علوم الدین در صدد آن برآمد تا گوهر اخلاقی دیانت و روح شریعت را زنده گرداند و در این راستا، حیات حقیقی علوم دین را تجدید کند، در عصر ما نیز صاحب همتانی باید آستین برزنند و به احیای حیات دینی، به ویژه از منظر اخلاقی دست یازند و فربهی تعالیم اسلامی را در این گستره، بار دیگر فریادها آورند.

علامهٔ فقید، آیه الله میرزا ابوالحسن شعرانی (رَفَعَ اللهُ دَرَجَتَهُ) در تعلیقه بر مجمع البیان، به مناسبت آیه کریمه «إِذَا مِنْ أَمَى اللهُ بِقَلْبِ سَلِيمٍ» (س ۲۶، ی ۸۹)، مرقوم فرموده‌اند:

«والایة تدل علی أنه لا یحصل السعادة فی الآخرة بأعمال الجوارح فقط، بل یجب أن ینفم البها سلامة القلب، فما هو معروف بین کثیر من الناس من أن الأوامر الأخلاقية لیست علی الوجوب کالأوامر الفقهية، لیست صحیحاً». (پژوهش‌های قرآنی علامهٔ شعرانی، ۹۶۵/۲).

عواملی بوده که موجب شده، حتی برخی فقیهان و متکلمان بزرگ، هم به شوریدگی مآثورات حوزه اخلاق، چندان اهمیتی ندهند، و هم خود در حوزه اخلاقیات، آسانگیرانه و به دور از دقتی که در فقه یا کلام به کار می‌برده‌اند، سخن بگویند و سخن بشنوند.

شوربختانه، در حوزه اخلاق، نقل و ترویج بسیاری اخبار و مآثورات، بیش از پایه و مایه خود آن خبر که با محک نقادی و به ویژه حدیث‌شناسی معلوم می‌گردد، به خوشایندی آن در مذاق بعض گویندگان و نویسندگان بستگی داشته، در این میان، گاه جاذبه‌های ادبی و داستانی نقش بزرگی ایفا کرده‌اند!

متأسفانه در دیگر حوزه‌های معرفت دینی نیز گاه خبری، تنها از رهگذر آنکه توجه گروهی از نخبگان را به خود جلب کرده و در آثار و گفتار آنان نقل شده است، اشتھاری زائد‌الوصف می‌یابد؛ بی‌آنکه به خودی خود قابلیت اشتھار و حتی اعتنای جدی داشته باشد.<sup>۱</sup>

به هر حال، بسیاری اخبار که در زبان و مکتوبات صوفیان، واعظان و ادیبان وارد شده و از آنجا آوازه‌ای بلند یافته، از این دست است. توده مردم به جای حدیث‌نامه‌های معتبر، به کتاب‌های ادبی، عرفانی، گفتار واعظان و اندرزگویان انس و الفت دارند که طبیعی نیز هست؛ لیکن صاحبان آن آثار و این گفتار، حتی اگر مردمانی اهلیت‌مند و حدیث‌شناس بوده‌اند، در تألیف کتب ادبی و عرفانی و پردازش مواعظ روحانی، اغلب تسامح پیشه می‌کرده و بسیار چیزها می‌گفته و می‌آورده‌اند که در کتاب‌های فنی حدیث‌شناختی شان نمی‌آورده‌اند. این تسامح، منشأ رواج و اشتھار بسیاری اقوال بی‌اعتبار و اخبار مشکوک بوده است؛ برای مثال، علامه عظیم النظیر حضرت شیخ بهاء‌الدین محمد عاملی (درگذشته به ۱۰۳۰ ه. ق.) - قدس الله سره الشریف - را فریاد آوریم که مؤلفات فنی او چون الجبل المتین، مشرق الشمسین، وجیزه و... تنها در میان خواص علما متداول است و توده مردم و حتی بیشترینه اهل علم، به کشکول و مثنویات آن جناب انس دارند که

۱. سنخ: پژوهش‌های حدیثی در آثار استاد شهید مرتضی مطهری، دکتر ناعلی عاشوری، ص ۱۶۳.

جایگاه جولان تسامح صوفی منشانه آن بزرگوار در نقل اخبار است و برای آن سرمرد حکم کار علمی دقی فنی نداشته است و در بیشتر موارد، ضامن صحت محتوای آن نیز نبوده، چه رسد به صحت نقل. کشکوک، چنان که از نامش پیداست، کشکوک است و غث و سمین بسیار دارد و برای جمع غث و سمین ها تدوین شده است؛ ولی چه می توان کرد که عامه مردم در مطالعه این گونه کتاب ها و اثرپذیری از آنها، ملاحظه چنین دقایقی نمی کنند؛ حتی بعض بزرگان اهل دانش نیز در این باره تسامح، بل سهل انگاری کرده و می کنند.

۳. در بررسی چون و چند رواج اخبار مشکوک، صد البته، از زمینه مهیای اجتماعی برای تلقی چنین اخباری نباید غافل بود.

چنین نماید که تمسک به اخبار مشکوک و دو پهلو در جامعه دینی، از انگیزه های روانی پیدا و پنهان پیچیده ای در عامه دینداران اثر می پذیرد. دیندارانی که در کتاب خدا و سنت قطعی، با حدود و ثغور و خط کشی های روشن و استوار باوری و رفتاری رویاروی اند، در اخبار مشکوک و نیز مآثورات تأویل پذیر، دانسته و نادانسته، گریزگاه و مفری می جویند تا به نوعی میان برخی تمایلات خویش و برخی عناوین دینی، همسازی پدید آرند یا دست کم نزد خویش توجیهی دینی، برای آنچه می خواهند و می جویند؛ ولی در تعالیم صریح و نصوص دینی تردیدناپذیر نیست یا مردود شمرده شده است، بیابند.

گرایش گسترده دامن که در درازنای سه یا چهار سده اخیر به پاره ای اخبار مشکوک غالبانه یا مآثورات تأویل پذیر به عقاید حشویان و غالیان، چهره بسته و رخ نموده است، به گمان راقم، نمودی از همین انگیزه های غلوگرایانه ای است که پیوسته خواسته اند، با تمسک به چنان اخبار و مآثوراتی، برای آرا و تمایلات خود پایگاهی دینی بجویند.

ملجأ و مفر ساختن از اخبار مختلف برای گریز از حدود و خط کشی های قطعی دینی، واقعیتی است که از دیرباز مورد التفات و حساسیت پیشوایان و پیشروان و نخبگان دینی بوده است.

سلمان، امین خاندان وحی ﷺ یکی از نخبگانی بود که در برابر چنان گرایش‌های مخاطره‌آفرینی، بحق موضع‌گیری می‌کرد و شگفتا که چندی بعد، تصویر شخصیت والا و نام‌ارجمند او، خود دستمایه‌ای شد، برای گمراهانی که به جعل یا ترویج اخبار غالی پسند و مآثورات صوفی مآبانه اهتمامی بی‌پروا داشتند.

در اختیار معرفة الرجال، مشهور به رجال کشی می‌خوانیم: «... عن محمد بن حکیم قال: ذکر عند أبي جعفر ﷺ سلمان فقال:

ذلك سلمان المحمدي. إن سلمان من أهل البيت. إنه كان يقول للناس: هَرَبْتُمْ مِنَ الْقُرْآنِ إِلَى الْأَحَادِيثِ؛ وَجَدْتُمْ كِتَاباً رَقِيقاً حَوْسِيْتُمْ فِيهِ عَلَى النُّقَيْرِ وَالْقَطْمِيرِ وَالْفَتِيلِ وَحَبَّةِ خَرْدَلٍ، فَضَاقَ ذَلِكَ عَلَيْكُمْ وَهَرَبْتُمْ إِلَى الْأَحَادِيثِ الَّتِي اتَّسَعَتْ عَلَيْكُمْ»<sup>۱</sup>.

... از محمد بن حکیم منقول است که گفت: نزد حضرت ابو جعفر [یعنی: امام باقر] ﷺ از سلمان سخن رفت. فرمود:

او سلمان محمدی است. همانا سلمان از ما اهل بیت است. او مردمان را می‌گفت: از قرآن به سوی احادیث گریختند. کتابی باریک دیدید که بر سر نقیر و قطمیر و فتیل و دانه سپندان<sup>۲</sup>، شما را به حساب کشیده است. این شما را دشوار آمد و به سوی احادیث گریختید که کار را برایتان سهل کرده‌اند.<sup>۳</sup>

۱. اختیار معرفة الرجال، ط. میبیدی و موسویان، ۷۹ و ۸۰؛ و به نقل از آن - با تفاوت در ضبط نص - در: بحار الأنوار، ۳۸۵/۲، و: الدرجات الرفیعه سیّد علیخان، ۲۱۰.

۲. «نقیر» و «قطمیر» و «فتیل»، مانند «دانه سپندان» / «حبه خردل» کنایه از خردترین و کوچک‌ترین چیزهایند. تعبیری‌اند که از رهگذر قرآن کریم در ادبیات اسلامی رسوخ یافته‌اند.

ابو المکارم حسنی رازی (قدس الله سره العزیز) می‌نویسد: «... این ضرب المثلیاست که [که] در حقارت استعمال کنند، و اکثر مفسران برانندگی [که] فتیل و نقیر و قطمیر در اسنه [هسته] خرماست. فتیل آن است کی [که] در شکم استه است، چون ریسمانی، و نقیر آن نقطه است که بر ظهر آسته است، و قطمیر پوست استه است...» (دقائق التأویل و حقائق التنزیل، ص ۶۷).

۳. این گونه حساسیت را جای دیگر نیز از سلمان دیده‌ایم.

حافظ ابو نعیم اصفهانی (درگذشته به ۴۳۰ ه.ق.) در حلیة الأولیاء نقل کرده است که: «... ثنا جریر، عن الأعمش، عن عبید بن أبی الجعد، عن رجلٍ من أشجع، قال: سمع الناس بالمدائن أن سلماناً فی المشجد،

۴. امروز ماییم و یک دنیا بی انضباطی در نقل و تدوین و ترویج اخباری که مشکوک‌اند یا حتی جعل و وضع آنها مسلم است؛ ولی از سر بی اطلاعی و بی‌مبالاتی گروهی و آشکارا بگویم، تعمّد و غرضمندی جمعی قلیل، به ترویج و نقل آنها دامن زده می‌شود.

موارد مهم و شگفت و توجّه برانگیزی، به ویژه در حوزه عقاید (و تاریخ اسلام) وجود دارد که سخن گفتن درباره آنها از موضوع اصلی این گفتار بیرون است. موارد بسیاری نیز - چه خرد و چه کلان - در حوزه اخلاق می‌توان نشان داد که تنها برای شمارش فهرست آنها مقالتهی دراز باید.

نشان دادن موارد و مواضع تردید یا سستی یا نادرستی در برخی اخبار و مآثورات مشهور یا مشهور، کمترین و محتاطانه‌ترین کاری است که باید در برابر موج مآثورات مشکوک (و حتی مجعول!) و اختلاط این مآثورات

→ فَأَتَوْهُ فَجَعَلُوا يَتَّبِعُونَ إِلَيْهِ حَتَّى اجْتَمَعَ إِلَيْهِ نَحْوُ مِنْ أَلْفٍ. قَالَ: فَقَامَ فَجَعَلَ يَقُولُ: اجلسوا اجلسوا. فلما جلسوا فتح سورة يوسف يقرؤها. فَجَعَلُوا يَتَّصِدُّعُونَ وَيَذْهَبُونَ حَتَّى بَقِيَ فِي نَحْوِ مِائَةٍ، فَغَضِبَ وَقَالَ: الزَّخْرَفَ مِنَ الْقَوْلِ أَرَدْتُمْ ثُمَّ قَرَأَتْ عَلَيْكُمْ كِتَابَ اللَّهِ فَذَهَبْتُمْ. كَذَا رَوَاهُ الثَّوْرِيُّ عَنِ الْأَعْمَشِ وَقَالَ: الزَّخْرَفَ تَرِيدُونَ آيَةَ مِنْ سُورَةِ كَذَا وَآيَةَ مِنْ سُورَةِ كَذَا. (حليه الأولياء، تحقيق اسكندراني، ۱۹۰/۱ و ۱۹۱).

... از عبید بن ابی جعد منقول است که او از مردی از قبیله اشجع نقل کرد که گفت: مردمان در مداین شنیدند که سلمان در مسجد است. به سراغش رفتند و دسته دسته به او روی می‌آوردند، تا حدود هزار تن گرد آمدند، تا حدود هزار تن گرد آمدند.

[راوی] گفت: [سلمان] بایستاد و گفت: بنشینید، بنشینید. پس چون بنشستند، سوره یوسف برگشود و خواندن گرفت. شروع کردند به پراکنده شدن و رفتن، تا آنکه حدود یکصد تن ماندند.

پس او در خشم شد و گفت: خواهان سخنان سرگرم کننده بودید، آن‌گاه من کتاب خدا بر شما خواندم و زین‌رو رفتید!

ثوری به همین نحو، این مطلب را از اعمش روایت کرده و گفته:

خواهان سخنان سرگرم کننده بودید، آیه‌ای از فلان سوره و آیه‌ای از بهمان سوره.

شادروان شیخ عبدالواحد مظفر که این خبر را در کتاب خویش درباره سلمان آورده، این سان توضیح می‌دهد: «قصید اینان تنقن بود؛ می‌خواستند از هر سوره یکی دو آیه خوانده شود و تفسیر گردد. وقتی یک سوره کامل قرائت شد، مجلس را وانهادند و رفتند، بلکه ظاهراً گردآمده بودند تا حدیث بشنوند. وقتی سلمان از برایشان حدیث نگفت و قرآن خواند، پراکنده شدند». (سلمان محمندی، ترجمه و تلخیص: جویا جهانبخش، ص ۲۰۸).



به تار و پود دیبای دیانت، صورت داد.<sup>۱</sup>

ما در اینجا، برای نمونه چند خبر را که از قضا در برخی دیرسال‌ترین موارد نقلی اسلامی به ثبت رسیده و در نوشته‌ها و گفتارها وارد شده‌اند، بر می‌رسیم. این موارد که برای نمونه وار خواهد آمد، همه به ایستارها و رفتارهای یکی از اولیای بزرگ الهی و بزرگان دینی اسلام، یعنی حضرت سلمان - رضی الله عنه و أرضاه - باز می‌گردد. منظور برخی ناقلان این اخبار، توجه دادن به رسوخ باور و اعتقاد دینی در شخصیت آن بزرگوار و نمود آن در رفتار اجتماعی او، و درس آموختن و درس آموزانیدن از این منش و کنش بوده است.

افزون بر آنکه سلمان - رضی الله عنه و أرضاه - به دلالت حدیث مشهور و معتبر «سلمان مینا اهل البيت»،<sup>۲</sup> از وابستگیان بیت رسالت است و هیچ دور نیست که بتوان (البته در پایه‌ای پس از معصومان علیهم‌السلام)، قول و فعل او را برای دیندار مسلمان اسوه قرارداد و مردمان را به تأسی به او دعوت کرد، چنان‌که در درازنای تاریخ نیز بسیاری بزرگان چنین کرده و به تأسی به او فراخوانده‌اند. گرایش بعضی این اخبار، چنان‌که خواهید دید، به خود

۱. علامه فقید معاصر، مرحوم آیه الله حاج میرزا ابوالحسن شعرانی (أعلى الله مقامه الشریف) در کتاب پراج دمع المستحوم می‌فرماید:

«نسبت دادن مطالب مشکوک به امام معصوم علیه‌السلام از گناهان کبیره است، و داخل کردن چیزی که صحت آن معلوم نیست در دین، بدعت است و بعضی احادیث را مخصوصاً باید گفت [و مورد تصریح قرار داد که] از امام نیست، تا عقیده مردم به دین محکم شود و از زمان محدث استرآبادی که اخبار و احادیث، همه را، صحیح پنداشتند و قرآن و سنت متواتره و عقل را رها کردند و احادیث ضعیفه را اساس دین گرفتند، بی‌دینی و سستی عقیده شایع تر گشت، برای آنکه مردم خرافات و معانی نامعقول در ضعاف احادیث بسیار دیدند و فقیه محقق، ابن ادریس رضی الله عنه، گوید «فهل هدم آلین إلا اخبار الاحادیث؟» خصوصاً که اخبارین مردم را مجبور می‌کنند، عین ظاهر لفظ حدیث را بی‌توجهی و تاویل باید پذیرفت و عقل را متابعت نباید کرد». (دمع المستحوم، باب چهارم، فصل اول).

در این باره، همچنین بنگرید به: المتدخل إلى عذب المنهل، ص ۴۲.

۲. حدیث شریف نبوی «سلمان مینا اهل البيت»، نزد شیعه و سنی به غایت شهرت دارد و در ضمن برخی کلمات مروی از دیگر پیشوایان معصوم علیهم‌السلام نیز آمده است.

ناصر خسرو ناظر به همین حدیث شریف نبوی گفته است:

قصه سلمان شنیدستی و قول مصطفی کوز اهل البيت چون شد با زبان پهلوی

معصومان علیهم السلام نسبت داده شده و از زبان امام معصوم علیه السلام نقل شده است.

جلالت پایگاه سلمان و مقام رفیع و اقتدارپذیری که او در مسلمانی دارد در جای خویش، و اهمیت انتساب بعض این اخبار به معصومان، تردیدی در لزوم نگاهی دقیق تر بدان‌ها باقی نمی‌گذارد و خواهیم دید که این اخبار، علی‌رغم ظاهر احیاناً دلفریبشان به حقیقت به تأمل نیاز دارد و تصدیق گزاره کانونی آنها با نسبت دادن تفصیلاتشان به شخص سلمان، به راستی بعید به نظر می‌رسد.

شیخ بزرگوار صدوق - قدس الله روحه العزیز - در کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام آورده است:

«حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَاقِ علیه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ الصَّوْفِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو تَرَابٍ عبيد الله بن موسى الرُّوْيَانِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِيِّ عَنِ الْإِمَامِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنِ أَبِيهِ الرِّضَا عَلِيِّ بْنِ مُوسَى، عَنِ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، عَنِ أَبِيهِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ أَبِيهِ عَن جَدِّهِ علیه السلام قَالَ:

دَعَا سَلْمَانَ أَبَا ذَرٍّ علیه السلام إِلَى مَنْزِلِهِ، فَقَدَّمَ إِلَيْهِ رَغِيْفَيْنِ فَأَخَذَ أَبُو ذَرٍّ الرَّغِيْفَيْنِ فَقَلَّبَهُمَا فَقَالَ سَلْمَانُ: يَا أَبَا ذَرٍّ! لَأَيِّ شَيْءٍ تُقَلِّبُ هَذَيْنِ الرَّغِيْفَيْنِ. قَالَ: خَفْتُ أَنْ لَا يَكُونَا نَضِيْجَيْنِ<sup>١</sup>. فغَضِبَ سَلْمَانُ مِنْ ذَلِكَ غَضَبًا شَدِيدًا ثُمَّ قَالَ: مَا أَجْرَاكَ حَيْثُ تُقَلِّبُ هَذَيْنِ الرَّغِيْفَيْنِ فَوَاللَّهِ لَقَدْ عَمَلْتُ فِي هَذَا الْخَبْزِ الْمَاءَ الَّذِي تَحْتَ الْعَرْشِ، وَعَمَلْتُ فِيهِ الْمَلَائِكَةُ حَتَّى أَلْقُوهُ إِلَى الرِّيحِ وَعَمَلْتُ فِيهِ الرِّيحَ حَتَّى أَلْقَيْتُهُ إِلَى السَّحَابِ وَ عَمَلْتُ فِيهِ السَّحَابُ حَتَّى أَمْطَرَهُ إِلَى الْأَرْضِ وَ عَمَلْتُ فِيهِ الرِّعْدُ وَ الْبَرْقُ وَ الْمَلَائِكَةُ حَتَّى وَضَعُوهُ مَوَاضِعَهُ، وَعَمَلْتُ فِيهِ الْأَرْضُ وَ الْخَشْبُ وَ الْحَدِيدُ وَ الْبِهَائِمُ وَ النَّارُ وَ الْحَطْبُ وَ الْمَلْحُ وَ مَا لَا أَحْصِيهِ أَكْثَرُ فَكَيْفَ لَكَ أَنْ تَقَوْمَ بِهَذَا الشُّكْرِ؟! فَقَالَ أَبُو ذَرٍّ ذَاتَ يَوْمٍ إِلَى ضِيَافَةٍ فَقَدَّمَ إِلَيْهِ جِرَابَهُ كَسْرَةً يَابَسَةً وَ بَلَّهَا مِنْ رُكُوبَةٍ. فَقَالَ أَبُو ذَرٍّ: مَا أَطْيَبَ هَذَا

١. عبارت «قال: خفت أن لا يكونا نضيجين» بی‌هیچ توضیحی در چاپ آقایان غفاری و مستفید از عیون الاخبار داخل قلاب نهاده شده است. در چاپ سنگی مرحوم نجم الدوله، عبارت میان دو کمانک نهاده شد و بالایش نوشته شده: «نسخه» (مفهوم آن این است که عبارت در بعضی نسخ نبوده است).

الخبزَ لَوْ كَانَ مَعَهُ مِلْحٌ فَقَامَ سَلْمَانٌ وَخَرَجَ وَرَهْنٌ رُكُوتُهُ بِمِلْحٍ وَحَمَلَهُ إِلَيْهِ فَجَعَلَ أَبُو ذَرٍّ يَأْكُلُ ذَلِكَ الْخَبْزَ وَيَدْرُ عَلَيْهِ ذَلِكَ الْمِلْحَ وَيَقُولُ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي رَزَقَنَا هَذِهِ الْقِتَاعَةَ. فَقَالَ سَلْمَانُ: لَوْ كَانَتْ قِتَاعَةٌ لَمْ تَكُنْ رُكُوتِي مَرَهُونَةً!.

سلمان ابوذر را که رحمت خدا بر هر دوی ایشان باد! به سرای خویش دعوت کرد و دو گرده نان پیش او آورد. ابوذر گرده‌ها را بگرفت و برگردانید و پشت آنها را نگریست. سلمان او را گفت: ای ابوذر! چرا این دو گرده نان را برمی گردانی و پشتشان را می‌نگری؟ گفت: بیم کردم که پخته نباشند. پس سلمان ازین سخن سخت در خشم شد و گفت: چه گستاخی که این دو گرده نان را برمی گردانی! به خدا سوگند که در این نان آب عمل کرده که در زیر عرش بوده<sup>۱</sup> و فرشتگان در آن عمل کرده‌اند تا آن را به باد رسانیده‌اند و باد در آن عمل کرده تا آن را به ابر رسانیده است، و ابر در آن عمل کرده تا آن را به سوی زمین بارانیده و تندر و آذرخش در آن عمل کرده‌اند تا در جای‌های خویشش نهاده‌اند و زمین و چوب و آهن و بهائم و آتش و هیزم و آنچه از بسیاری نمی‌توانم در شمار آورد، در آن عمل کرده است. اینک تو را چگونه می‌رسد که شکر آن به جای آوری؟ ابوذر گفت: به درگاه خدا توبه می‌آورم و از آنچه کردم، از خداوند آمرزش می‌خواهم و از تو پوزش می‌طلبم. سلمان روزی ابوذر را به میهمانی فراخواند و از انبان خود نان پاره‌ای خشک پیش وی آورد و به پیاله‌اش آن را تر نمود. ابوذر گفت: چه خوش بود این نان، اگر با آن نمکی همراه بود. سلمان برخاست و بیرون رفت و پیاله‌اش را در ازای اندکی نمک به گرو نهاد و نمک به نزد وی آورد. ابوذر آن نان را می‌خورد و آن نمک را بر آن می‌پاشید و می‌گفت: سپاس خدای را که این قناعت روزی ما فرمود. سلمان گفت: اگر قناعتی می‌بود، پیاله من به گرو نبود!

این حدیث در واقع بر دو داستان از معاشرت‌های سلمان با ابوذر اشمال دارد.

۱. عون أخبار الرضا علیه السلام، ط. غفاری و مستفید، ۷۸/۲ - ۸۰ و چاپ سنگی نجم الدوله، ص ۲۱۵ و ۲۱۶ - با پاره‌ای تفاوتها در ضبط.

۲. در قرآن کریم آمده است: ﴿وَكَانَ عَرَشُهُ عَلَى الْمَاءِ﴾ (س ۱۱، ی ۷). احتمالاً سخن یاد شده در این روایت، ناظر به همین اشارت قرآنی است.

پاره نخست آن را که مشتمل بر داستان نخست است، شیخ صدوق در آمالی خویش<sup>۱</sup> آورده و مرحوم حاجی نوری در مستدرک الوسائل<sup>۲</sup> از عیون نقل کرده است. علامه مجلسی نیز هر دو پاره حدیث را بی گسست، از عیون، در بحار<sup>۳</sup> نقل فرموده است.

سید علیخان مدنی<sup>۴</sup> نیز حکایت نخست را از آمالی صدوق در الذریجات الرقیعة (ص ۲۱۷) نقل فرموده. مرحوم حاج ملاهادی سبزواری (۱۲۱۲- ۱۲۸۹ ه. ق.) به بخشی از داستان نخست در شرح الاسماء خویش<sup>۵</sup> استشهاد کرده است. چنانکه سلف او، صدرالدین محمد شیرازی (ملاصدرا) در تفسیرش<sup>۶</sup> پاره نخست روایت را از عیون نقل کرده است.

درون مایه هر دو داستان، به راستی شگفت‌انگیز است. در هر دو داستان رفتارهایی از سلمان سرمی‌زند که از مردم تربیت یافته عادی نیز بس دور و نکوهیده است، چه رسد به مردی که لقمان این اُمت خوانده شده و در روایات، نمونه‌ای از بردباری، نرم‌خویی، سنجیده‌گویی و سنجیده‌کرداری شناخته آمده است.

در هر دو داستان سلمان میهمان خود را ملامت - و در داستان نخست پرخاش - می‌کند و از پیش پا افتاده‌ترین بایسته میزبانی که میهمان‌نوازی و اکرام صَیْف است، غافل می‌شود.

در داستان نخست، او اگرچه به ظاهر آیین شاکری به ابوذر می‌آموزد، از دو نکته غافل است: نخست اینکه شاکری با بصیرت و واقع‌بینی منافاتی ندارد و لازمه شاکر بودن آن نیست که آدمی کورانه در نیابد که نان پخته می‌خورد یا نان نپخته، یا طعام مطبوعی تناول می‌کند یا طعامی نامطبوع!

۱. ط. مؤسسة البعثة، قم: ۱۴۱۷ ه. ق، ص ۵۲۷ و ۵۲۸ - مجلس ۶، ۶۸.

۲. ط. مؤسسة آل البيت علیه السلام الإحياء التراث، ۱۶/۲۹۴ رقم ۱۹۹۳۴.

۳. ۳۲۰/۲۲ و ۳۲۱؛ و ۴۵/۶۸ و ۴۶.

۴. چاپ دانشگاه تهران، ص ۵۶۲.

۵. ۱۳۶/۱ و ۱۳۷.

آنچه سلمان در این داستان به ابوذر می آموزد، نه شکرگزاری اسلامی، که متغافل بودن و توسری خور زیستن است! همان دیدگاه صوفیان و جبرگرایانی که در جلوه کلان تر و سیاسی خود، همواره عامه مردم را در برابر حاکمان ستمران، به خاموشی و شکیبایی فراخوانده و انظلام و ستم پذیری را عین سپاسگزاری و عبودیت در برابر خدای تبارک و تعالی جلوه می دادند.

دوم اینکه سلمان خود، برای یک دستمال، قیصریه را به آتش می کشد؛ یعنی برای اصلاح ناشکری مزعوم خویش که در رفتار ابوذر سرزده است، مرتکب رفتاری خشن و قبیح می شود که به خصوص در مقام میزبانی نارواست.

داستان دوم نیز دست کمی از داستان نخست ندارد؛ عیب و اشتباه دیگری را به رخ میهمان کشیدن<sup>۱</sup>، شخص را این گونه نابیوسیده به فقدان فضیلتی که در خویش گمان برده، متهم کردن، و به اصطلاح عامیانه این گونه «توی ذوق طرف زدن»، بر میهمان خویش منت نهادن و او را متوجه زحمتی که بر میزبان تحمیل ساخته کردن، همه و همه رفتارهایی ناشایست است که از سلمان سرزده است. بر فرض صحت داستان که بس دور می نماید، اگر ابوذر آرزو می کرد که سلمان به جای گرو نهادن پیاله و ستاندن آن «سوسنبر» منت آلود، از جای خویش نجنبیده بود؛ ولی این گونه او را شرمسار و رسوا نمی کرد، بجا و بحق بود.

در آن جامعه که بسیاری مردمان بادیه نشین نیز آداب میهمان نوازی را می دانستند و اکرام ضیف را بر خویش فرض می شمردند، چگونه می توان پذیرفت، تربیت یافته پیامبر اکرم ﷺ این گونه ناتراشیده رفتار با میهمان خود برخورد کند و با این بی ادبی در مقام ادب آموزی برآید؟!

این آموزه مهم نبوی که «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُكْرِمْ ضَيْفَهُ»<sup>۲</sup>، در

۱. به تعبیر منقول از ابو سعید ابوالخیر: «شوخ مرد را پیش روی او آوردن».

۲. الکافی، ط. غفاری، ج ۲، ص ۶۶۷؛ و: ۲۸۵/۶؛ و: مستدرک الوسائل، ط. مؤسسة آل البيت ﷺ، ۲۵۹/۱۶ و صحیح البخاری، ط. دارالفکر ۱ (افست ط. استانبول)، ۷۹/۷ و ۱۰۴ و ۱۸۴ و صحیح مسلم، ط. دارالفکر، ۴۹/۱ و ۵۰، ۱۳۸/۵.

کانون اخلاق میهمان‌داری و میزبانی اسلام جای دارد. آموزه‌ای که رفتار منتسب به سلمان در این داستان‌ها، در ناسازگاری آشکار با آن قرار دارد و اگر جز همین نبود، باید در درستی متن حدیث عیون الأخبار تردید کرد.

نحوه رفتار سلمان در این قصه، یادآور برخی رفتارهای منقول از مشایخ صوفیه است که برای بالاندن فضیلتی اخلاقی در مرید، عتاب‌ها، ملامت‌ها، و خوار داشت‌های خود را نصیب او می‌کردند که در شرع تقبیح شده بود یا از او می‌خواستند، به گونه‌ای قساوت‌آلود خودشکنی کند و خویش را در دیده دیگران خوار سازد و حتی عزت نفسی را که در شریعت بدان بس ارج نهاده، در هم کوبد و از میان بردارد!

این داستان‌های عیون، به قصص کتب صوفیانه شبیه‌تر است تا شیوه‌های سلوک اسلامی و آیا اتّفاقی است که یکی از راویان مذکور سند این حدیث، رسماً و صراحةً لقب «صوفی» دارد؟! و

متأسفانه حدیث مشکوک عیون الاخبار، به ظاهر از سوی برخی اهل فضل، نه تنها مشکوک دانسته نشده، بلکه به مؤلفات و منتخبات حدیثی و اخلاقی متعدّدی هم راه یافته است.<sup>۱</sup> حتی یکی از فضلا، ضمن نقل محتوای داستان دوم حدیث عیون، آن را نمونه‌ای از «سلوک آسمانیان» به حساب آورده است!<sup>۲</sup>

گویا بیشترین کسانی که این روایت را دیده و برای نقل برگزیده‌اند، تنها به همان آموزه‌های پسندیده «شکر» و «قناعت» و مانند آن چشم دوخته‌اند و تعارض جدی دیگر رفتارهای منتسب به سلمان را در این روایت، با اخلاق و آداب اسلامی، بلکه اخلاق و آداب انسانی، نادیده گرفته‌اند.

البته سلمان داستان، خود آیت چنین غفلت یا تغافل است! و مصداق قول

۱. برای نمونه بنگرید به: پنجاه حدیث با ترجمه از حضرت عبدالعظیم رضی الله عنه ولی محمد بیک وردی ترکمانی عراقی، صص ۱۰۰-۱۰۲؛ زندگانی حضرت عبدالعظیم الحسنی رضی الله عنه، محمد رازی، صص ۱۰۸-۱۱۰؛ زندگانی حضرت عبدالعظیم الحسنی رضی الله عنه، محمد جواد نجفی، صص ۳۲۵ و ۳۲۶؛ آفتاب ری، پورامینی، صص ۴۳۸؛ من هذی القرآن، مدرّسی، ۱۸۸/۱۰ - تنها بخش دوم حدیث.

۲. نگر: آفتاب ری، پورامینی، صص ۴۳۸.

أبونواس است که می‌گوید؛ «حفظت شیئاً و غابَّتْ عَنْكَ أَشْيَاءُ»!

آقای محمد رازی در کتاب زندگانی حضرت عبدالعظیم الحسنی رضی الله عنه داستان ضیافت سلمان و ماجرای ابوذر را آورده و نوشته است:

«این حدیث شریف که در خصوص میهمانی دادن سلمان است اباذر را، به ما دو دستور اخلاقی و دینی یاد می‌دهد: یکی اینکه وظیفه بنده نسبت به نعمات و داده‌های خدایی چیست و این خود حکم و قانونی است دینی، و دیگر وظیفه میهمان نسبت به میزبان خود چیست و این هم دستوری است اخلاقی.

... این خبر به ما یاد می‌دهد که همان طور که سلمان به اباذر گفت، این نان بدون جهت نان نشده، بلکه هزاران موجود بر او کار کرده‌اند تا نان گشته است.

اکنون فکر کن که چه باید در مقابل آن بکنی: شکر آن یا کفران؟ اطاعت یا عصیان؟

خدا رحمت کند ادیب فارس، سعدی شیرازی را که چه نیکو به نظم آورده:

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند

تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری

همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار

شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

۱. این نیم بیت که صورت مثل سایر یافته است، از این بیت است:

فَقُلْ لِمَنْ يَدْعَى فِي الْعِلْمِ فَلِسْفَةً      حَفِظْتُ شَيْئاً وَ غَابَتْ عَنْكَ أَشْيَاءُ

و این بیت، از سروده بلند آوازه ابو نواس بدین آغاز:

دَعَّ عَنْكَ لَوْمِي فَإِنَّ اللَّوْمَ إِعْزَاءُ      وَ دَاوَنِي بِأَلْتِي كَانَتْ هِيَ الدَّاءُ

این سروده را ابو نواس (عَفَّرَ اللهُ لَهُ) در مخاطبت ابراهیم نظام معتزلی سروده است که وی را بر باده‌نوشی ملامت کرده بود.

(نگر: دیوان ابی نواس، ط. دار صادر، ص ۷ و ۸).

ادیب سخن سنج هم‌روزگار ما، استاد بهاء‌الدین خرمشاهی (حفظه الله تعالی و رَعَاه) درون‌مایه بیت «فقل لمن يدعى في العلم...» را که البته در عرف اهل ادب، به صورت «قُلْ لِلَّذِي يَدْعَى...» زبان زد گردیده است، اینسان به پاریسی در آورده است:

بگو با فیلسوف مدعی در کار بار علم      گرفته نکته‌ای، وانگاه صد از دست بنهادی

(محقق نامه، ۶۲۵/۱).

و دیگر اینکه میهمان باید، در خانه میزبانش حرفی نزنند<sup>۱</sup> که تحمیل بر او شود و قانع باشد به آنچه برای او مهیا ساخته است (میهمان هر که منزل هر چه)».  
 مرحوم ملا محمد اسماعیل کزازی اراکی فدایی (در گذشته به ۱۲۶۳ ه. ق.) در کتاب جئات التعمیم (ص ۲۵۲ و ۲۶۰)، خبر عیون را آورده است و اگر چه بعضی واژگان دشوار آن را توضیح داده، درباره درونمایه خبر هیچ داوری ای نکرده است. شادروان شیخ محمد باقر کلباسی نیز در التذکرة العظیمیة (ص ۱۳۳ و ۱۳۴)، ترجمه ای از خبر آورده<sup>۲</sup> و به عبار سنجی درونمایه اش پرداخته است.  
 واعظ مفضل، مرحوم حاج محمد باقر طهرانی کجوری مازندرانی نیز (۱۲۵۵ - ۱۳۱۳ ه. ق) که در روح و ریحان از بسط کلام و اطالۀ مقال جای جای تن نزده، به نقل متن و ترجمه حدیث عیون<sup>۳</sup> بسنده کرده است.<sup>۴</sup>  
 شگفتا که تسامح درباره محتوای این خبر، به تسامح درباره سند آن نیز کشیده است!

مرحوم آیه الله حاج میرزا خلیل کمره ای (رحمة الله علیه) که داستان برخورد سلمان را با ابوذر، بر سر گرده های نان، تنها از جنبه نیکوی آن دیده و با سرنویس «یک حبه گندم در نظر ذره بین سلمان فشرده جهانی است»، در کتاب خویش، فتاوی صحابی کبیر (ص ۱۱۹ و ۱۲۰) آورده است، سند ابن بابویه را در نقل این خبر از معصوم علیه السلام «معتبر» می خواناند.<sup>۵</sup>  
 نخستین راوی حدیث عیون، پس از حضرت عبدالعظیم علیه السلام أبو تراب عبیدالله بن موسی رویانی، در رجالنامه های مَدْرَسِی مذکور نیست و توثیق یا تضعیفی برای او نیامده است.<sup>۶</sup>

۱. در مضبوط: نزد.

۲. البته مرحوم کلباسی مأخذ نقل حدیث را کافی گفته که عجب است!

۳. نگر: روح و ریحان، ۲۵۰/۳ - ۲۵۲.

۴. مرحوم کجوری هم مأخذ نقل حدیث را کافی خوانده است.

۵. نگر: فتاوی صحابی کبیر، ص ۱۱۹ و ۱۲۰.

۶. نگر: مسند حضرت عبدالعظیم الحسنی علیه السلام، عزیز الله عطاردی و علیرضا هزار، ص ۸۲.



دو راوی دیگر نیز برای راقم شناخته نشدند و سوای «تَرْصِي» ی صدوق نسبت به مروی عنه مباشر خویش، آگاهی قابل توجهی درباره آنها حاصل نشده است. حال چگونه این سند، «معتبر» قلمداد شده است؟

تنها در طبع آقایان غفاری و مستفید از عیون الأخبار، پس از ترجمه حدیث محل گفت و گو، توضیحی - احتمالاً به قلم شادروان استاد علی اکبر غفاری - آمده است:

«باید دانست که اشکال سلمان به ابوذر وارد نیست، زیرا همه آسمان، زمین و کائنات در کار بوده‌اند تا نانی به دست آید؛ لیکن در اثر اهمال بشر در پختن آن، زحمت همه کارکنان به باد رفته است، و این گونه روایات ساخته و پرداخته صوفیان است، چنان‌که از سند آن پیداست<sup>۱</sup>».

جالب آنکه داستان دوم روایت عیون، از دیر باز مشابهی داشته که نزد قدمای عامه شناخته شده و متداول بوده است.

به دیگر سخن، به نظر می‌رسد که داستان یاد شده قصه‌ای صوفیانه است که نسخه سنی آن از شقیق منقول است و احتمالاً نسخه‌ای شیعی هم از آن پرداخته شده که از رهگذر انتساب به پیشوایان معصوم علیهم‌السلام، به حدیثنامه‌های قدیمی چون آمالی و عیون صدوق راه گشوده است.

در تاریخ مدینه دمشق ابن عساکر<sup>۲</sup> آمده است:

«... عن أبي وائل - وفي حديث حاتم عن شقيق - قال: ذهبنا أنا وصاحب لي

إلى سلمان فقال: لولا أن رسول الله صلى الله عليه وآله نهانا عن التكلف لتكلفت لكم.

۱. عیون أخبار الرضا علیه‌السلام، ط. غفاری و مستفید، ۸۰/۲.

۲. اینکه به نظر می‌رسد این خبر بر ساخته صوفیان باشد و زنجیره راویان خبر این گمان را نیرو می‌بخشد، همچنین آمده است در:

The Source of Traditions on imam Reza(s), vol., p:675.

(والیته به احتمال قوی پژوهنده و ترجمان آن، این توضیح را از همان گفتار پیش گفته مسطور در طبع آقایان غفاری و مستفید برگرفته است).

ط. دارالفکر، ۴۴۸/۲۱.

قال: ثم أتى - و في حديث ... قال فجاءنا - بخبزٍ و ملح. فقال صاحبى: لو كان في ملحنا صعتر. فَبَعَثَ سلمان بمطهرية فَرَهَنَهَا فجاء بصعتر. فلما أكلنا قال صاحبى: الحمد لله الذى قنعنا بما رزقنا. فقال سلمان: لو قنعتَ لم تَكُنْ - [فى رواية]... ما كانت مطهرى مرهونة».

... از ابو وائل بنابر روايت حاتم از شقيق منقول است كه گفت: من و يكي از يارانم نزد سلمان رفتيم. سلمان گفت: اگر نه آن بود كه رسول خدا ﷺ ما را از تكلف نهي فرموده است، هر آينه از برايتان تكلف مي كردم. پس ناني و نمكي از برايمان آورد. همراهم گفت: كاش در نمكمان سوسنبر<sup>۱</sup> بود! سلمان آب دستانش را برگرفت و به گرو نهاد و سوسنبر آورد. چون بخورديم همراهم گفت: خدای را سپاس كه ما را بدانچه روزيمان فرمود، قانع كرد. سلمان گفت: اگر قانع بودى آب دستان من در گرو نمى بود!

این داستان در قوت القلوب مكى (۳۰۷/۲) و إحياء علوم الدين غزالی<sup>۲</sup> - و به تبع آن در المحجة البيضاء<sup>۳</sup> (۳۰/۳)، و سير أعلام النبلاء ذهبى<sup>۴</sup> و الدرجات الرفيعة سيد عليخان مدنى (رضوان الله تعالى عليه) (ص ۲۱۶) از أبو وائل و در المعجم الكبير طبرانى<sup>۵</sup> از شقيق نقل شده است. البته پوشيده نماند كه شقيق بن سلمة كوفى خود كنيته أبو وائل داشته<sup>۶</sup> و به ظاهر، چنانكه زبىدى به صراحت حكم کرده<sup>۷</sup>، «أبو وائل» این قصه، همان شقيق بن سلمه است، پس اگر ابن عساکر جداگانه ذكر

۱. سوسنبر (سوسنبر/صعتر/سعتر)، گياهمی است از خانواده نعناع كه برگهای خوشبوی آن خوردنی است.

بنگرید به: فرهنگ بزرگ سخن.

۲. دارالكتاب العربى، ۷۷/۴. نیز بنگرید به: ترجمه إحياء علوم الدين، ج ۲، ص ۲۲.

غزالی این قصه را مستندى ساخته است برای این آدب كه زاير از مزور چیزی در نخواهد و به چیزی معين حكم نکند.

۳. در حاشية شادروان غفارى بر المحجة البيضاء مى خوانيم:

«أخرجه الحاكم في المستدرک، ج ۴، ص ۱۲۳ و قال: هذا حديث صحيح الاسناد».

۴. ط. مؤسسة الرسالة، ۵۵۱/۱.

۵. ط. مكتبة ابن نيمية ۲۳۵/۶۰.

۶. نگر: سير أعلام النبلاء، همان ط، ۱۶۱/۴.

۷. نگر: إتحاف السادة المتقين، ۲۳۶/۵.

می‌کند، گویا هدف او توجّه دادن به تفاوت تعبیر راویان پیش از این شخص است. این خبر را در الدر المنثور سیوطی (۳۲۲/۵) نیز می‌توان مشاهده کرد. احتمالاً تصوّف که به معنای شناخته آن روزگار، آشکارا خاستگاهی سنّی دارد، منشأ پردازش این قصّه بوده است.

از قضا، قصّه صوفیانه دیگری نیز در باب میهمانی وجود دارد که در آن، سلمان به عنوان قهرمان داستان رخ می‌نماید و باز برای آموزاندن یک دستور یا فضیلت، خود به برخوردی ناروا و ردیلت آمیز دست می‌یازد!

حافظ ابو نعیم اصفهانی (در گذشته به ۴۳۰ هـ. ق.) در حلیة الاولیاء آورده است: «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ: ثنا عبد الله بن محمد المنيعي، ثنا علي بن الجعد، أخبرنا شعبة، عن عمرو بن مرة، عن أبي البخري أن سلمان -رضي الله عنه- دعا رجلاً إلى طعامه، فجاء مسكناً فأخذ الرجل كسرة فناولته، فقال سلمان: ضعها من حيث أخذتها، فإنما دعوناك لتأكل، فما رغبتك أن يكون الأجر لغيرك والوزر عليك».<sup>۲</sup>

... از ابو البختری نقل شده است که سلمان که خدای ازو خشنود باد! مردی را به طعام خویش فراخواند. بینوایی آمد. آن مرد نان پاره‌ای برگرفت و دست پیش برد تا به او دهد. سلمان گفت: همانجا بازش نه که برگرفتی؛ ما تو را فراخواندیم تا خود بخوری، پس چرا می‌خواهی کسی جز تو اجر برد و گناه بر گردن تو باشد.

آن سان که دیده می‌شود، ابو نعیم این خبر را به دو واسطه، از علی بن جعد (۱۳۴ - ۲۳۰ هـ. ق.) روایت می‌کند. متن روایت در مستند ابن جعد<sup>۳</sup> آمده است.

۱. فریاد داشته باشیم که این سخن صاحب بصره العوام را که پیش از عصر سید حیدر آملی و آن امتزاج غاریب که بین تصوف و تشیع آغاز گشت، درباره «صوفیان» به صراحت می‌نوشت: «ایشان از اهل سنّت باشند» (بصره العوام، ط. عبّاس اقبال آشتیانی، ص ۱۲۲).

۲. حلیة الاولیاء، تحقیق الاسکندرانی، ۱/۱۸۸.

۳. ط. دارالکتب العلمیة، ص ۳۵.

ابن عساکر نیز در تاریخ مدینة دمشق<sup>۱</sup> و ذهبی در سیر أعلام النبلاء<sup>۲</sup> این خبر را آورده‌اند.

ضعف سند خبر حاجتی به باز گفتن ندارد؛ أبو البختری از رسواترین راویان و ناقلان اخبار در تاریخ تمدن اسلامی است و همو بسنده است، تا سند یک نقل را سست سازد.

این مرد به دروغ‌گویی و دروغ‌پردازی چندان شهره است که نیازی نیست در اینجا تفصیل تضعیف‌ها و جرح‌های رجالیان را در حق او بیان کنیم؛ لیکن شاید آشنایی اجمالی با سیره این کذاب، بی‌فایده نباشد.

شادروان حاج محمد باقر واعظ کجوری درباره «أبوالبختری» می‌نویسد:

«یکی از مشاهیر محدثین، أبو البخری - به فتح باء - وهب بن وهب قرشی مدنی است و به محدث مشهور با هارون الرشید معاصر بود و در بغداد ساکن گردید، و در بعضی محلات بغداد قضاوت می‌کرد، و مدتی هم در مدینه منوره قاضی شد. با آنکه مادرش از ازواج حضرت صادق علیه السلام بود و خود ملتزم حضور مهر ظهور آن بزرگوار، مع هذا خبث سریرت و قباحة عمل وی به حدی شده که نتوان در این اوراق، تمام آن را شرح داد<sup>۳</sup>، و از زبان حضرت صادق علیه السلام اخباری جعل کرد که مرحوم نجاشی فرمود: له أحادیث عن جعفر بن محمد علیه السلام كلها لا یوثق بها.

هم چنین برخی علمای رجال در حق او فرموده‌اند: «أبوالبختری کذاب و جعلال و وضاع است، بلکه فرموده‌اند: از تمام مردمان دروغ‌گو تر است.

از احادیث مجعوله أبوالبختری آن است که سالی هارون الرشید به حج رفت. چون قبای سیاه پوشیده بود و منطقه<sup>۴</sup> بر کمر داشت، حیا کرد که بر منبر برآید. أبوالبختری برای خوشآمد او گفت: حضرت صادق علیه السلام فرمودند: جبرئیل بر پیغمبر نازل شد، در حالتی که موزه بر پا و منطقه بر کمر و خنجری داشت.

۱. ط. دارالفکر، ۴۴۹/۲۱.

۲. ط. مؤسسة الرسالة، ۵۵۱/۱.

۳. در مطبوع: دارد.

۴. «منطقه» یعنی کمربند.

پس شاعری حاضر بود و این اشعار، در قدح و ذمّ وی گفت:

ویل و عوّل لابی الخبتری      إذا توافی الناس للمحشر  
من قوله الزور و إعلانه      بالكذب في الناس على جعفر  
والله ما جالسه ساعة      للفقهِ في بدو ولا مخضِر  
ولا رءاه الناس في دهره      يمرّ بين القبر و المنبر  
قد قاتل الله ابن و هب لَقْد      أعلن بالزور و بالمنكر  
يزعم أنّ المصطفى أحمداً      أتاه جبريلُ الثقيّ البري  
عليه خف و قبا أسود      مخنجرأ في الحقو بالخنجر

وی عاقبت در سال دویست از هجرت گذشته، به اقران خویش ملحق گشت، و اوست که علاوه بر احادیث و اخباری که جعل کرده و به حضرت صادق علیه السلام نسبت داد، فتوا به خون یحیی بن عبدالله، صاحب دیلم داد و سبب در قتل آن سید جلیل شد - حَسْرَةُ اللَّهِ تَعَالَى مَعَ مَوَالِيهِ <sup>۱</sup>.

درباره درونمایه خبر نیز باید گفت: ناسازگاری آن با ابتدایی ترین آداب اسلامی و انسانی میزبانی و میهمان نوازی هویدا است. چنین رفتاری با میهمان، آن هم در برابر شخصی ناشناس (مسکن داستان)، برای یادآوری این نکته اخلاقی که میهمان نباید، از خوان میزبان، دیگری را اطعام کند، از مردمان خردمند تربیت یافته سر نمی زند و اگر از کسی سرزند، مصداق «حفظت شیئاً وَ غَابَتْ عَنْكَ أشیاء» است. این قصه، آشکارا از همان قصه های تک بعدی صوفی مآبانه است که وجهی نیکو را با وجهی (یا جوهری) زشت، کنار هم گرد می آورند و معمولاً در مقام نقل، تنها از همان وجه نیکو نگریسته می شوند <sup>۲</sup>.

۱. روح و ریحان، ۱/۳۶۵ و ۳۶۶. مرحوم کجوری همچنین خاطر نشان کرده است:

«و بدان ابوالخبتری مؤدب اولاد حجاج بن یوسف ثقفی، و ابوالخبتری که موسوم به سعید بن فیروز است و از اصحاب امیر مؤمنان علیه السلام جز اوست». (روح و ریحان، ۱/۳۶۶).

۲. مرحوم آیه الله حاج میرزا خلیل کمره ای - رحمه الله علیه - فضة سلمان و مدعو به طعام را، تنها از همان جنبه نیکویش مد نظر قرار داده و با سرنویس «حتی لقمه هم به امانت و انضباط»، در کتاب خویش، فتاوی صحابی کبیر (ص ۱۲۰) آورده است.

از بن، مأخذ آن، حلیة الاولیاء، متنی است بارگه‌های تند و پررنگ صوفیانه که همواره باید از تدخُل برخی افکار و پسندهای پشمینه‌پوشان به گزارش‌های صدر اسلامی اش برحذر بود.

احتمال منشأ صوفیانه اصل این داستان، آن‌گاه در نظر خواننده ارجمند بیشتر قوت می‌گیرد که بداند، خصوص تعلیم مذکور در این قصه (حول آداب خوان میهمانی)، از آموزه‌های مطرح در تعالیم صوفیان است.

أبو المفاجر یحیی باخرزی، در أورداد الأجاب و فصوص الاداب<sup>۱</sup> می‌نویسد: «و أكثر مشایخ مکروه داشته‌اند که خادم را لقمه دهند از سر سفره، خصوصاً که آن کس خود مهمان باشد. مهمان را تصرف روا نیست؛ جز آنکه بخورد.

و علما را خلاف است که طعام که پیش ضیف می‌نهند، چه وقت ملک او می‌شود. بعضی گفته‌اند: آنچه در دهان نهد، ملک او شود، و بعضی گفته‌اند: آنچه را به گلو فرو برد، ملک او شود».

ناگفته پیداست که در اینجا اصل حدود جواز تصرف مهمان در مأكولات خوان، مد نظر نیست. بر فرض که سلمان چنان عقیده‌ای داشته بوده باشد، نه تنها ادب و اخلاق اسلامی که ادب و اخلاق انسانی حکم می‌کرده که به گونه‌ای خوشایندتر و محترمانه‌تر و چه بسا در مجلسی دیگر و به بهانه‌ای دلپذیرتر و به نحو مضمّر، این نکته را به میهمان خود بیاموزاند؛ نه با واستدن لقمه از او و باز داشتن مرد مسکین از لقمه ستاندن. مگر آنکه سلمان به همان شیوه مصداق «حَفِظْتَ شَيْئاً وَ غَابَتْ عَنْكَ أَشْيَاءٌ»، معتقد و عامل باشد که از مقام چون او که به «سلمان من أهل البیت» مفتخر است، بس دورست.

ناقدان اخبار و منقولات، همواره این دقیقه را در بررسی و عیارسنجی

۱. ج افشار، ۱/۲، ۱۴۱.

۲. مرحوم آیه الله حاج میرزا خلیل کمره‌ای - رحمة الله علیه - قصه سلمان و مدعو به طعام را، تنها از همان جنبه نیکویش مد نظر قرار داده و با سرنویس «حتی لقمه هم به امانت و انضباط»، در کتاب خویش، فتاوی صحابی کبیر (ص ۱۲۰) آورده است.

مأثورات ملحوظ می داشته‌اند که مقتضیات یک خبر، تا چه اندازه با شخصیت و منش معهود از شخصی که درباره‌ی وی خبر داده می‌شود، سازگار تواند افتاد.

اشارت را بجاست بگویم - چنان‌که خوانندگان فاضل مستحضرنند - در تحقیق شأن نزول نخستین آیات سوره عبس اختلافی هست. مفسران به گفت و گو نشستند که آیا کسی که چهره درهم کشیده و از آن مرد تیره چشم، رخ بر تافته است، آن سان که ناقلانی گفته‌اند، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده است، یا آن سان که در بعض روایات نیز آمده، مردی دیگر.

در این باره، میان مفسران سنی و شیعه، هم داستانی نیست. باری، عمده‌کسانی که آن روی برتابنده را جز رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌دانند، در این باره، بر خوی بزرگوارانه نبی رحمت تکیه و تأکید کرده‌اند.

شیخ أبو الفتوح رازی (رضوان الله تعالی علیه) می‌نویسد:

«أما خلاف میان مفسران در آن افتاد که مراد به وصف به عبوس و این صفات کیست. جماعتی گفتند: مراد رسول است، و محققان گفتند: مراد رسول نیست، برای آنکه این صفاتی است مذمومه، و اگر در حق بعضی فقها و علما گویند، مُنْفَر باشد، فکیف در حق رسول صلی الله علیه و آله که خدای تعالی او را از این صفات مذمومه تنزیه کرد؛ بقوله: «وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ» و او را به حسن خلق و کرم طبع وصف کرد؛ فی قوله: «وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ» و اخبار متواتر است بر آنکه عادت رسول صلی الله علیه و آله با دشمنان و کافران، بر خلاف این بود، فکیف با دوستان و مؤمنان و محققان، و در اخبار آمده است که رسول صلی الله علیه و آله دست در دست غلامی سیاه نهادی، کریه الخلق و الزائحة، روانداشتی که دست از دست او ببرد تا هم [او] آغاز کردی و دست از دست رسول بپردی، از فرط حیا و کرم خُلق.<sup>۱</sup>

۱. نمونه‌ای از این شیوه و به آتش کشیدن قیصریه را از برای یک دستمال، در همین فص آداب الأکل کتاب ابوالمفاخر یحیی باخرزی - که لختی پیش، از آن نقل کردیم - بخوانید:

«و چون بر سماط طعام حاضر شد، انتظار مکروه است. قلوب الأبرار لا تحتمل الانتظار.

در حضرت شیخ العالم سیف الدین باخرزی (رضوان الله علیه) درویشان سفره نهاده بودند و آن‌هی نورالدین

دگر آنکه بلاشک منقر باشد و رسول ﷺ از منقرات اخلاق منزّه است.<sup>۱</sup> در غالب تفاسیر شیعی، چنین نحوه نگاه و تحلیلی درباره خبری که مدّعی است شخص چهره درهم کشنده و روی برتابنده، پیامبر اکرم ﷺ بوده است، وجود دارد.<sup>۲</sup> در اینجا، در پی تفسیر آیات نخستین سوره عبس یا دست کم تحقیق در شأن نزول این آیات نیستیم.

مراد نگارنده، تنها آن بود که خاطر نشان کند، همان گونه که مسلم بودن رفعت مقام اخلاقی و عظمت شخصیت پیامبر ﷺ دلیل یا مؤید مردود یا مشکوک خواندن قول کسی است که عابس را در آیه نخست سوره، شخص پیامبر اکرم ﷺ می پندارد، در مورد شخصی چون سلمان نیز با گواهی های مروی و موجود از پیامبر اکرم ﷺ و امامان اهل بیت ﷺ، نمی توان به آسانی چنان رفتارهای عجیب و خشن و مشکوکی را - آن هم با اشکال در سند و... - نقل و روایت کرد؛ بدین بهانه که فلان مصلحت یا فایده اخلاقی در ضمن حکایت آن مندرج است!

سلمان بنا بر روایات اسلامی، حتی پیش از مسلمانی نیز شخصیتی برجسته، ممتاز، فرزانه و باریک بین بوده است. چگونه می توان پذیرفت که این حکیم

→ دهستانی که از چهل سال باز در خدمت شیخ بود، بر بام خانقاه بود. او را صلاهی سفره گفتند تا فرود آید، چون سفره برگرفتند، شیخ عالم، آخی نورالدین دهستانی را ماجرا کرد [مورد نوعی مؤاخذه و تنبیه صوفیانه قرار داد] و بازخواست فرمود که تو را اصحاب طلب کردند و دیدی که تو را انتظار می کنند و تواز راه نردبان چرا فرود آمدی؟ تو خود را از بام چرا فرو نینداختی و به فرود آمدن از نردبان جمع را نگران داشتی و انتظار دادی. (أورداد الأعیاب و فصوص الأدب، ج افشار، ج ۲، ص ۱۴۰).

(توجه دارید که «دهستانی» مسکین اگر خواسته بود، این گونه فرمایش های «شیخ عالم» را جدی بگیرد، بسی پیش از آن، جان به جان آفرین تسلیم کرده بود و به طبع سعادت چهل سال خدمت «شیخ» را نمی یافت.

۱. دوض الجنان، ۱۴۷/۲۰ و ۱۴۸.

۲. از مفسران شیعی مشهور، تنها فقیه معاصر لبنانی، استاد سید محمد حسین فصل الله، و نویسنده فقید، استاد شیخ محمد جواد مغنیه (رحمة الله علیه) را دیده ام که از منظری دیگر بدان خبر نگریسته اند (که البته فعلاً محل بحث ما نیست).

دریغ است اشارت نکم که ابن طلوس نیز در سعد السعود، به زاویه ای تا اندازه ای متفاوت توجه کرده که باید به جای خود بر رسید.



روزگار دیده و سرد و گرم چشیده، در مقام تعلیم و تهذیب دیگران، این‌سان بی‌مبالا باشد و مفسد آشکار مترتب بر کردار خویش را نبیند و در نیابد.

بخش بزرگی از اخبار مشکوک را اخباری تشکیل می‌دهند که در عین جهت‌گیری به سوی مصلحتی حقیقی، از کنار مفسده یا مفسد واقعی مهمی که در مسیر آن حادث می‌شود، بی‌اعتنا گذر می‌کنند. این تک‌بعدی بودن، به خصوص اگر با ضعف یا ابهام در اسناد همراه گردد، زنگ خطری بس جدی را در اندیشه ناقدان بصیر به صدا در خواهد آورد؛ چه تفکر حاکم و عملکرد غالب بر نظام تعلیمی قضاص و صوفیانی که گفتیم، منشأ بسیاری اخبار مشکوک‌اند، چنین نگاهی بوده و در شواهد بسیار می‌توان دید که این تفکر، به آسانی مصالحی را فدای یک مصلحت می‌کرده و از مفسد مترتب بر آن چندان نمی‌اندیشیده است.

دور می‌دانم کسی با کتاب‌های صوفیانه، خاصه آنچه در احوال و مقامات مشایخ و پیران خویش نوشته‌اند، سر و کار یافته باشد، آن‌گاه نمونه‌هایی از «حفظت شیئا و غابت عنک اشیاء»<sup>۱</sup>های صوفیان توجه او را جلب نکرده باشند.

در برخی این حکایت‌ها، اغلب برای تعلیم یا تنبیه به هدفی شریف و ارجمند، راهی ناهموار حتی بیراهه‌ای ظلمانی نهاده می‌شود و کوشش می‌رود تا از طریقی مشکوک أحياناً ملوث - به مقصدی عالی و مطهر وصول یابند.

متداول‌ترین نمود این روش، در برساختن و بازگو کردن کرامات خردناپذیر، برای اثبات شرافت و جلالت قدر این شیخ و آن پیر است؛ البته اثبات شرافت شریفان و جلالت جلیلان، کاری شایسته است؛ ولی نه از رهگذر حکایات خرافی باور ناکردنی که پیامد وارونه داشته باشد.

در تذکرة الأولیاء، در چند جا برای تأکید بر اهمیت خلوص نیت و صفاری طویت در اعمال عبادی، از این سخن رفته که خانه‌کعبه (یعنی همان خانه سنگی معهود) به پیشباز فلان شخص رفت یا برگرد بهمان شخص طواف کرد!<sup>۱</sup> همچنین

۱. رفتن کعبه به پیشباز رابعه عدویه و همچنین طواف کعبه برگرد مردی که سهل تستری دیده است، را در: تذکرة الأولیاء، ج استعلامی، ص ۷۵ و ۳۱۰ و ۳۱۱ بنگرید.

آمده است، در تشییع جنازه شخصی که - به قول نویسنده - از اولیای بزرگ الهی بوده، و به دعای او، چهل و دو هزار گبر و ترسا و جهود مسلمان شدند!<sup>۱</sup> باز آمده است که جلالت قدر بهمان پیر چندان بوده که وقتی در ضمن یک جمله خبریه گفته است: ای کوه برو، آنکه این سخن او را به اشتباه به عنوان جمله انشائی شنیده است و راه افتاده است<sup>۲</sup> همچنین آمده است که همان ولی، چون محبت فرزند را منافی یکدله بودن در راه محبت خدا دانسته، از خدا درخواست تا جان او یا جان فرزندش را بستاند و خداوند هم برفور، کودک بیچاره را میرانیده است!<sup>۳</sup>

بی گمان خلوص نیت و صفای طوینت و برکت دعای بزرگان و مقبولیت بندگان صالح نزد خداوند و لزوم یکدلگی در عبادت باری تعالی، همه مفاهیمی دینی و دین پسند هستند؛ لیک نه با حُب فرزند و مانند آن منافاتی دارند و نه می توانند خلاف مسلمات تاریخ یا عقل را به آدمی بپذیرانند!

انگیزه اثبات آن مفاهیم و تأکید بر آنها، نزد جاعلان قصص پیش گفته، چندان قوی بوده که دیگر به سایر جوانب داستان نیندیشیده اند و خلل های عظیم و ویرانگری را که در آن هست، ندیده اند. مراد ما از شیوه «حَفِظْتَ شَيْئاً وَ غَابَتْ عَنْكَ أَشْيَاءُ»، همین شیوه عجیب و نگاه یکسویه و یک بعدی است.

چنین حکایت هایی، ده ها در تذکرة الأولیاء، و صدها در دیگر کتاب های تراث تصوف می توان یافت.

خواست ما به ترازو برگرفتن تراث تصوف نبود؛ خواست ما یادآوری این نکته بود که این شیوه - یعنی مصداق راستین «حَفِظْتَ شَيْئاً وَ غَابَتْ عَنْكَ أَشْيَاءُ» - در نگرش ها و نگارش های صوفیانه بس معمول بوده و معهود است و به ظاهر همین شیوه صوفیانه است که پاره ای مآثورات سازگار با نگرش یاد شده را بر تراشیده و به فرهنگ مکتوب شرعی و حتی حدیث نامه ها اقسام کرده است.

۱. بنگرید: همان، ص ۲۶۱ و ۲۶۲.

۲. بنگرید: همان، ص ۱۲۵.

۳. بنگرید: همان، ص ۱۰۷ و ۱۰۹.

در شماری مآثورات اخلاقی ما که بر یک مفهوم یا ارزش اخلاقی ویژه، طی پاره‌ای اعمال یا اقوال مشکوک و حتی غیر اخلاقی تأکید می‌شود، چه بسا ردّپایی از نگاه یکسویه و تک بعدی حاکم بر بسیاری قصص تبلیغی صوفیان بتوان یافت. غفلت از مصالح یا مفاسد فراگیر جنبی یک عمل و به اصطلاح «به آتش کشیدن قیصریه برای یک دستمال»، درست و اروئه توجّه به مقاصد و مصالح ملحوظ در احکام شرعی و قاعده حسن و قبح عقلی است که فقه و کلام بی آنها لرزان، بل نابود خواهد شد.

البته در برابر این افراط یکسویه‌نگری و غفلت از جوانب گوناگون، تفریطی نیز متصور است که باید به ویژه در نقد حدیث بدان التفات داشت.

ای بسا شارع گاه و به ملاحظه مصلحتی خاص، در محدوده زمانی یا مکانی معین، به تجویز پاره‌ای هنجارشکنی‌ها توصیه می‌کند؛ ولی چنان‌که به روشنی بیان شد، آن عملکرد، ویژه زمان یا مکانی خاص خواهد بود و قابل سرایت دادن یا تعمیم نیست.

برای روشن تر شدن مطلب، مثالی می‌آوریم. در کتاب من لایحضره الفقیه<sup>۱</sup> آمده است:

«روى عن معاوية بن وهب قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام إنه ذكر لنا أن رجلاً من الأنصار ماتَ و عليه دينان ديناً فلم يُصلَّ عليه النبي صلى الله عليه وآله و قال: صلوا على أخيكم حتى ضمنهما عنه بعض قراباته. فقال أبو عبد الله عليه السلام: ذاك الحقُّ ثم قال: إن رسول الله صلى الله عليه وآله إنما فعل ذلك ليتعظوا و ليردَّ بعضهم على بعض و لئلا يستخفوا بالدين و قد مات رسول الله صلى الله عليه وآله و عليه دين، و قتل أمير المؤمنين عليه السلام و عليه دين، و مات الحسن عليه السلام و عليه دين و قتل الحسين عليه السلام و عليه دين».

از معاویه بن وهب روایت گردیده است که گفت:

به حضرت ابو عبدالله [امام جعفر صادق عليه السلام] گفتم که برای ما گفته‌اند که مردی از انصار درگذشت؛ در حالی که دو دینار و امدار بود، پس پیامبر صلى الله عليه وآله بر او نماز نکرد

۱. تحقیق غفاری، ۱۸۲/۲، ح ۳۶۸۳، باب الدین و القرض.

و فرمود: بر برادران نماز گزارید تا آنکه یکی از خویشان مرد وام او را پایندان شد. پس حضرت أبو عبدالله [امام صادق علیه السلام] فرمود: این راست است. آنگاه فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله تنها از آن روی چنین کرد که پند گیرند و وامی را که از یکدیگر بر عهده دارند، باز پردازند و کار وام را خوار نشمارند؛ [وَرْتَه] رسول خدا صلی الله علیه و آله، در حالی که وامدار بود درگذشت و امیر مؤمنان علیه السلام، در حالی که وامدار بود کشته شد، و امام حسن علیه السلام در حالی که وامدار بود درگذشت، و امام حسین علیه السلام در حالی که وامدار بود کشته شد.

این روایت که با تفاوت‌هایی چند، در کافی شریف<sup>۱</sup> و تهذیب<sup>۲</sup> و شیخ حرّ عاملی<sup>۳</sup>، آمده<sup>۴</sup> است و از سوی علامه حلی (قدّس الله سرّه)<sup>۵</sup> و محقق اردبیلی (أعلى الله مقامه)<sup>۶</sup>، و شیخ یوسف بحرانی (رضوان الله علیه)<sup>۷</sup>، «صحیح» (صحیحه) خوانده شده است و فی الجمله پیداست که بزرگان امامیه را بر آن اعتمادی بوده است.<sup>۸</sup>

نکات مهمی از این روایت بر می آید که شاید مهم‌ترین نکته همین باشد که گاه پیامبر صلی الله علیه و آله یا امام علیه السلام در مقطع ویژه‌ای از دعوت و جامعه‌سازی خود، برای نشان دادن اهمیت یک امر، آن را بارفتاری غریب و ایستاری نابیوسیده همراه می‌سازد (البته این برداشت نگارنده از حدیث پیش گفته است).

۱. تحقیق غفاری، ۹۳/۵، باب الذین، ج ۲.

۲. تحقیق خراسان، ۱۸۳/۶ و ۱۸۴، باب الذیون و أحكامها، ج ۳.

۳. ط. مؤسسة آل البيت علیهم السلام، ۳۱۹/۱۸ و ۳۲۰.

۴. مشابه این روایت نیز در علل الشرائع، ط. نجف اشرف، ج ۲، ص ۵۲۸ آمده است.

ضمناً مقایسه فرمایید با: البحر الرائق ابن نجیم مصری حنفی ۳۹۰/۶.

۵. در تحریر الأحکام، ۴۴۶/۲.

۶. در: مجمع الفائدة و البرهان، ۵۳/۹.

۷. در: الحدائق الناضرة، ۱۰۲/۲۰.

۸. می‌افزایم:

علامه مجلسی در کتاب پراج مرآة العقول (۴۳/۱۹) سند روایت کافی را «صحیح» ارزیابی می‌کند.

پدر بزرگوارش در روضة المتقین (۵۱۷/۶) سند روایت را در کافی و تهذیب الأحکام «صحیح» و در کتاب من

لا یحضره الفقیه «حسن کالصحیح» می‌گوید.

از سیاق روایت بر می آید که گویا راوی از چنین مواجهه سختگیرانه‌ای در امر وامداری در شگفت بوده و به ظاهر در صحت خبر تردید داشته است. به نظر می‌رسد امام صادق علیه السلام با توضیح این که پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خواست که توجّه جامعه نوپای اسلامی را به اهمیّت چه اموری جلب کند و علت آن رفتار و ایستار ویژه را برای وی روشن فرماید و با خاطر نشان ساختن وامداری خود پیامبر و سه امام معصوم (علیه و علیهم السلام)، نشان می‌دهد که اصل مسئله این اندازه عتاب‌انگیز نبوده است، بلکه در آن مقطع ویژه دعوت و ظرف زمانی خاص، پیامبر صلی الله علیه و آله خواسته‌اند که با چنان رفتار توجّه برانگیزی، مسلمانان را به اهمیّت بنیادین ارزش وام‌گزاری التفات دهند.<sup>۱</sup>

برین بنیاد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در آن ایستار تعلیمی ویژه، با عبارت «صلّو علی اخیکم» (بر برادران نماز گزارید)، نشان دادند که این مرد به جامعه اسلامی و ایمانی تعلق دارد و پیوند او با اخوت اسلامی گسسته نشده و نیز مانند دیگر مسلمانان شایسته نماز گزاردن است؛ با این همه با کناره‌گیری ابتدایی از نماز گزاردن بر آن شخص، می‌خواستند توجّه مسلمانان را به یک مفهوم مهمّ حقوقی و اخلاقی که باید در جامعه اسلامی جا بیفتد، جلب کنند.

به طبع پس از طی شدن مراحل نخستین دعوت و بسط تعالیم کتاب و سنت، برای تنبیه به اهمیّت چنین مواردی، به چنان ایستارهای سختی نیاز نبود، از این رو یک مسلمان که قدری از عصر نبوت فاصله می‌گرفت و متعارف بودن وامدار درگذشتن بسیاری مسلمانان را می‌دید و با این همه اهمیّت وام‌گزاری را نیز اگر چه به شرط پابندانی دیگران آشکار و معروف می‌یافت، از شنیدن چنان خبری در شگفت می‌شد، چون نمی‌دانست که آن رفتار به چه مقصود خاصی صورت بسته و آن ایستار برای آشکار گردانیدن و معروف ساختن همین راهبرد دینی است که پسان‌تر معروف و آشکار گشته و دیگر به چنان یادآوری‌های توجّه برانگیز، حاجت نداشته است.

۱. علامه مجلسی که ویژه بودن این رفتار پیامبر صلی الله علیه و آله را دریافته است، می‌نویسد: «... و لعلّ هذا من خصائص النبی و الإمام صلی الله علیه و آله أو مطلق الولاية علی احتمال». (بحار الأنوار، ۳۴۵/۷۸).

در نهایت ما منکر وجود چنین ایستارهای نادری در سنت راستین پیشوایان دینی نیستیم؛ اما این پذیرفتاری، باب قبول خلاف آمدها و غرایبی چون موارد یاد شده در اخبار پیش گفته، درباره سلیمان را نیز نمی‌تواند گشود، زیرا نخست اینکه مجرد احتمال حمل آن اخبار غریب بر چنین ایستارهای نادر و از همین سنخ قلمداد کردن آنها، در نهایت موجب می‌شود که از تکذیب قطعی آن اخبار بپرهیزیم؛ ولی آن اخبار را از سمت مشکوکیت و اجمال برکنار نمی‌دارد و به هر روی، مجوز استناد به مضامین آنها در فرهنگ سازی دینی نمی‌شود.

دوم اینکه استناد به ایستارهای نادر مسلم الوقوع و مسلم الصدور نیز برای فرهنگ سازی دینی روان نیست؛ چه رسد به مشکوک و محتمل، زیرا آن ایستارها، ویژه مقطع زمانی یا مکانی یا اجتماعی خاص بوده‌اند و ثابت قاعده‌ای فراگیر و قانونی کلی، در دسترس نهاده نشده‌اند، پس جز با توجه دادن به خصوصیت و نادر بودن یک ایستار ویژه، نمی‌توان اخبار آن را در جریان فرهنگ عمومی قرار داد.

سوم اینکه باید این مسئله را جداگانه و از نگاهی کلامی کاوید و برسید که دامنه وقوع چنان ایستارها تا کجا و در محدوده کدام پیشروان و پیشوایان بوده، و آیا وقوع آن گونه موضع‌گیری‌ها، از همه نخبگان دینی، مانند سلیمان (که در این گفتار اخباری از او را بر رسیدیم) بیوسیده و رواست.

«این سخن پایان ندارد» و بیش از این اطاله کلام نیز در این مقام نمی‌سزد. جان کلام و کلام جان در این سخنگاه، توجه دادن به اخبار مشکوک بود، به ویژه در ساحت فرائخ اخلاقیات، و گفت و گو از باز رسیدن و کاویدن ریشه‌های دور و دراز برخی این اخبار، حتی در حدیث‌نامه‌های دیرسال و نامدار.

دَرّه‌ای بصیرت و ایمان کافی است تا آدمی از نقل و ترویج اخبار مشکوک به هراس افتد.

نقل و ترویج اخباری که دیگران در آن شک و ریب خواهند کرد، از نگاه عقل و شرع، جای تأمل و حتی اجتناب است؛ چه رسد به اخباری که خود مشکوک‌اند یا حتی آثار جعل و وضع بر چهره‌شان هویدا است.

از امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام منقول است که فرمود: «أَتَحِبُّونَ أَنْ يَكْذَبَ اللهُ وَرَسُولُهُ؟! حَدِّثُوا النَّاسَ بِمَا يَعْرِفُونَ، وَأَمْسِكُوا عَمَّا يَنْكُرُونَ»؛ آیا دوست می دارید که خدا و رسولش را دروغ گو شمارند. برای مردمان آنچه را می شناسند [به جامی آورند و درمی یابند] حدیث کنید و از آنچه انکار می کنند [و پذیرش آن را ندارند] دست باز دارید.<sup>۱</sup>

### کتابنامه

۱. آفتاب ری، محمد باقر پورامینی، چاپ شده در: شناخت نامه حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و شهر ری (مجموعه کتاب ها و رساله ها)، به کوشش مهدی مهریزی و علی اکبر زمانی نژاد، ج: ۱، قم: دارالحدیث، ۱۳۸۲ ه. ش.
۲. اتحاف السادة المتقين بشرح احياء علوم الدين، سيد محمد بن محمد الحسيني الزبيدي و الشهير بالمرتضى، دارالفكر، ۱۴۲۴ ه. ق.
۳. اختيار معرفة الرجال المعروف ب: رجال الكشي، شيخ الطائفة الطوسي (ابو جعفر محمد بن الحسن بن علي / ۳۸۵ - ۴۶۰ ه. ق) التحقيق و التصحيح: محمد تقی فاضل الميبدی (و) السيد ابوالفضل الموسويان، ط: ۱، طهران: وزارة الثقافة و الإرشاد الاسلامي (مؤسسة الطباعة والنشر)، ۱۴۲۴ ه. ق / ۱۳۸۲ ه. ش.<sup>۲</sup>
۴. احياء علوم الدين، ابو حامد الغزالي، بيروت دارالكتاب العربي.
۵. أورد الاحباب و فصوص الآداب، ابوالمفاخر يحيى باخرزي، ج ۲، (خصوص الآداب) كوشش ايرج افشار، ج: ۲، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۳ ه. ش.
۶. بحار الانوار الجامعة الدرر اخبار أئمة الاطهار عليهم السلام، العلامة محمد باقر المجلسي (ف: ۱۱۱۰ ه. ق)، ط: ۲، ۱۱۰ ج، بيروت: مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۳ ه. ق.
۷. البحر الرائق، ابن نجيم المصري الحنفی (زين الدين بن ابراهيم بن محمد /

۱. كتاب الفیبة نعمانی، ط. علی أكبر الغفاری، ص ۳۴.

۲. از برخی کتابها به واسطه «الوح فشرده»ی رایانه ای بهره برده ام.

ف: ۹۷۰ هـ. ق.)، تحقیق الشَّیخ زکریّا عمیرات، ۹ ج، ط: ۱، بیروت: دارالکتب العلمیّة، ۱۴۱۸ هـ. ق.

۸. پژوهشهای حدیثی در آثار استاد شهید مرتضی مطهری، دکتر نادعلی عاشوری تلوکی ج: ۱، اصفهان: انتشارات مهر قائم (عج)، ۱۳۸۴ هـ. ش.

۹. پژوهشهای قرآنی علامه شعرانی - رحمه الله - (در تفاسیر مجمع البیان، روح الجنان و منهج الصادقین)، [به کوشش] سید محمد رضا غیائی کرمانی، ۳ ج، ۱، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۵ هـ. ش.

۱۰. پنجاه حدیث با ترجمه از حضرت عبدالعظیم علیه السلام، ولی محمد بیک وردی ترکمانی عراقی؛ چاپ شده در: شناخت نامه حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و شهرری (مجموعه رساله‌های خطی و [چاپ] سنگی پیرامون حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام)، به کوشش سید مجتبی صفحی و علی اکبر زمانی نژاد، ج: ۱، قم: دارالحدیث، ۱۳۸۲ هـ. ش.

۱۱. تبصرة العوام فی معرفة مقالات الانام، منسوب به سید مرتضی بن داعی حسنی رازی، به تصحیح عباس اقبال، ج: ۲، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۶۴ هـ. ش.

۱۲. تحریر الاحکام الشرعیة علی مذهب الإمامیة، العلامة الحلی (جمال الدین ابو منصور الحسن بن یوسف بن المطهر / ۶۴۸-۷۲۶ هـ. ق.) ج: ۲، تحقیق: الشیخ ابراهیم البهادری، ط: ۱، قم: مؤسسه الامام الصادق علیه السلام، ۱۴۲۰ هـ. ق.

۱۳. تذکرة الأولیاء، شیخ فرید الدین عطار نیشابوری، به تصحیح و توضیح دکتر محمد استعلامی، ج: ۷، تهران: انتشارات زوار، ۱۳۷۲ هـ. ش.

۱۴. جنات النعیم فی أحوال سیدنا الشریف عبدالعظیم علیه السلام، ملا محمد اسماعیل کزازی اراکی فدائی (درگذشته به ۱۲۶۳ هـ. ق.)، تصحیح تحقیق: علی اکبر زمانی نژاد، ج: ۱، قم: دارالحدیث، ۱۳۸۲ هـ. ش.

۱۵. الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة علیهم السلام، الشیخ یوسف البحرانی (ف: ۱۱۸۶ هـ. ق.)، تحقیق محمد تقی الایروانی، ۲۵ ج، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.

۱۶. حلیة الاولیاء و طبقات الأصفیاء، الحافظ أبو نعیم أحمد بن عبدالله الاصفهانی (ف: ۴۳۰ هـ. ق.)، تحقیق سعید بن سعد الدین خلیل الاسکندرانی، ط: ۱، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۱ هـ. ق.



۱۷. الدر المنثور فی تفسیر المأثور، جلال الدین السیوطی، قم: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ هـ. ق.
۱۸. الدرجات الرفیعة فی طبقات الشیعة، السید علی خان المدنی شیرازی الحسینی (ف): ۱۱۲۰ هـ. ق.)، قدّم له: السید محمّد صادق بحر العلوم، ط: ۲، قم: مکتبه بصیرتی.
۱۹. التذکرة العظیمیة، شیخ محمّد باقر کلباسی، تصحیح و تحقیق: علیرضا هزار، ج: ۱، قم: دارالحديث، ۱۳۸۲ هـ. ش.
۲۰. ترجمه إحياء علوم الدّین، محمّد خوارزمی، به کوشش حسین خدیو جم، تهران.
۲۱. تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، الشیخ الحرّ العاملی (محمّد بن الحسن / ف: ۱۱۰۴ هـ. ق.)، ۳ ج، تحقیق و نشر: مؤسسه آل البيت للإحياء التراث، ط: ۲، قم: ۱۴۱۴ هـ. ق.
۲۲. تهذیب الاحکام، شیخ الطائفة الطوسی (أبو جعفر محمّد بن الحسن / ف: ۴۶۰ هـ. ق.)، حقّقه و علّق علیه: السید حسن الموسوی الخرسان، ۱۰ ج، ط: ۴، طهران: دارالکتب الإسلامیة، ۱۳۶۵ هـ. ش.
۲۳. تفسیر القرآن الکریم، صدر الدّین محمّد شیرازی، قم: بیدار، ۱۳۶۶ هـ. ش.
۲۴. الجامع الصحیح، أبوالحسین مسلم بن حجّاج بن مسلم القشیری النیسابوری (ف: ۲۶۱ هـ. ق.)، ۸ ج، بیروت دارالفکر.
۲۵. دیوان آبی نواس، بیروت: دار صادر، بی تا.
۲۶. رساله صراط مستقیم: فتاوی صحابی کبیر سلمان فارسی - رضی الله عنه - در دوره رهبری در اصول و فروع آیین اسلام، آیه الله حاج میرزا خلیل کمره‌ای، تهران: چاپخانه اسلامیة، ۱۳۵۱ هـ. ش.
۲۷. روح و ریحان (جنت النعیم و العیش السلیم فی أحوال السید عبد العظیم الحسنی علیه السلام و التکریم)، حاج محمّد باقر واعظ طهرانی کجوری مازندرانی، ۵ ج، قم: دارالحديث، ۱۳۸۲ هـ. ش.
۲۸. روض الجنان، شیخ أبو الفتح رازی، به تصحیح و تحقیق محمّد جعفر یاحقی و محمّد مهدی ناصح، ۲۰ ج، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی علیه.

۲۹. روضة المتقين (فی شرح کتاب) من لایحضره الفقیه، المولی محمد تقی المجلسی (۱۰۰۳-۱۰۷۰ ه. ق.)، نمقّه و علّق علیه و أشرف علی طبعه: السید حسین الموسوی الکرمانی و الشیخ علی پناه الاشتهاردی، بنیاد فرهنگ اسلامی حاج محمد حسین کوشانپور.

۳۰. زندگانی حضرت عبد العظیم الحسنی علیه السلام و شخصیت دو امامزاده مجاور آن، محمد رازی، چاپ شده در: شناخت نامه حضرت عبد العظیم حسنی علیه السلام و شهرری (مجموعه کتابها و رساله‌ها)، به کوشش مهدی مهریزی و علی اکبر زمانی نژاد، ج: ۱، قم: دار الحدیث ۱۳۸۲ ه. ش.

۳۱. زندگانی حضرت عبد العظیم الحسنی علیه السلام، محمد جواد نجفی؛ چاپ شده در: شناخت نامه حضرت عبد العظیم الحسنی علیه السلام و شهرری (مجموعه کتابها و رساله‌ها)، به کوشش مهدی مهریزی و علی اکبر زمانی نژاد، ج: ۱، قم: دار الحدیث، ۱۳۸۲ ه. ش.

۳۲. سلمان محمدی (أبو عبدالله پارسی)، شیخ عبدالواحد مظفر، ترجمه و تحریر و تلخیص: جويا جهانبخش، خوراسگان و قم: شورای اسلامی شهر خوراسگان و کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران، ۱۳۸۴ ه. ش.

۳۳. شرح الأسماء (أز: شرح دعاء الجوشن الکبیر)، الحاج ملا هادی السبزواری (۱۲۱۲ - ۱۲۸۹ ه. ق.)، تحقیق: (نجفقلی حبیبی، ۲، تهران انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۵ ه. ش.

۳۴. صحیح البخاری، محمد بن اسماعیل البخاری (ف: ۲۵۶ ه. ق.)، ۸ ج، بیروت: دار الکفر (افست ط. دار الطباعة العامرة استانبول).

۳۵. صحیح مسلم ← الجامع الصحیح مسلم.

۳۶. علل الشرائع، الشیخ الصدوق (أبو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی / ف: ۳۸۱)، ۲ ج، النجف الاشرف: المكتبة الحیدریة، ۱۳۸۶ ه. ق.

۳۷. عیون أخبار الرضا - علیه الاف التحية والثناء - أبو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی، چاپ سنگی (به تصحیح عبدالغفار نجم الدوله، به خط «زین العابدین القمی المسکن»، تاریخ کتابت: ۱۳۱۷ ه. ق.)، [طهران]، ۱۳۱۸ ه. ق.

۳۸. عیون أخبار الرضا علیه السلام، شیخ صدوق (ابن بابویه / أبو جعفر محمد بن علی بن حسین قمی)، ترجمه حمیدرضا مستفید و علی اکبر غفاری، ۲ ج، چ: ۲، تهران: دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۸۰ هـ. ش.
۳۹. عیون أخبار الرضا علیه السلام، شیخ صدوق (محمد بن علی الحسین بن موسی بن بابویه القمی)، ترجمه آقانجفی اصفهانی، به کوشش محمد بدرآوی، چ: ۱، قم: بکا، ۱۳۸۵ هـ. ش.
۴۰. فتاوی صحابی کبیر سلمان فارسی - رضی الله عنه - ... ← رساله صراط مستقیم.
۴۱. فرهنگ بزرگ سخن، زیر نظر دکتر حسن انوری، ۸ ج، چ: ۱، تهران: سخن، ۱۳۸۱ هـ. ش.
۴۲. فقه (کاوشی نو در فقه اسلامی) [مجله]، ش ۴۹، پاییز ۱۳۸۵ هـ. ش. قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۴۳. قوت القلوب، أبو طالب المکی، ط: ۱، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۷ هـ. ق.
۴۴. الکافی، ثقة الاسلام الکنینی الرازی (أبو جعفر محمد بن یعقوب بن إسحاق)، صححه و قابله و علّق علیه: علی اکبر الغفاری، ۸ ج، ط: ۳، طهران: دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۶۷ هـ. ش.
۴۵. کتاب الغیبة، ابن ابی زینب محمد بن ابراهیم النعمانی، تحقیق: علی اکبر الغفاری، طهران: طهران: مکتبة الصدوق.
۴۶. کتاب من لایحضره الفقیه، الشیخ الصدوق (أبو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی / ف: ۳۸۱ هـ. ق.)، صححه و علّق علیه: علی اکبر الغفاری، ۴ ج، ط: ۲، قم: منشورات جماعة المدرّسين فی الحوزة العلمیة، ۱۳۶۳ هـ. ش. ۱۴۰۴ هـ. ق.
۴۷. مجمع الفائدة والبرهان فی شرح إرشاد الاذهان، المولی أحمد المقدّس الاردبیلی (ف: ۹۹۳ هـ. ق.)، تحقیق: مجتبی العراقی و علی پناه الاشتهاردی و حسین الیزدی، ج ۹، ط: ۱، قم: مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۱۲ هـ. ق.
۴۸. المحجّة البیضاء فی تهذیب الإحیاء، الفیض الکاشانی، صححه و علّق علیه: علی اکبر الغفاری، ط: ۴، قم: مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۱۷ هـ. ق.
۴۹. محقق نامه (مقالات تقدیم شده به استاد دکتر مهدی محقق)، به اهتمام بهاء الدین خرمشاهی و جویا جهانبخش، ۲ ج، چ: ۱، تهران: انتشارات سینانگار، ۱۳۷۹ هـ. ش.

۵۰. المدخل الى عذب المنهل في أصول الفقه، العلامة الحاج ميرزا أبو الحسن الشعراني، إعداد: رضا الاستادي، ط: ۱، قم: ۱۳۷۳هـ. ش.
۵۱. مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول ﷺ، العلامة محمد باقر المجلسي (ف: ۱۱۱۰هـ. ق.)، تحقيق: الرسولی و...، طهران: دارالکتب الإسلامية.
۵۲. مسند حضرت عبدالعظیم حسنی ﷺ، عزیز الله عطاردی و علیرضا هزار، ج: ۱، قم: دارالحديث: ۱۳۸۲هـ. ش.
۵۳. من هدی القرآن، السید محمد تقی المدرسی، طهران: دار محبّی الحسین ﷺ، ۱۴۱۹هـ. ق.
۵۴. من هدی النبی و العترة فی تهذیب النفس و آداب العشرة، الشيخ أحمد الكاظم البهادلی، تحقیق: علی الاسدی، ج: ۲، قم: باقیات، ۱۴۲۶هـ. ق.
۵۵. نکته چینی ها از ادب عربی (سی و پنج مقاله کوتاه و بلند)، علیرضا ذکاوتی قراگزلو، ج: ۱، تهران: طرح نو، ۱۳۸۲هـ. ش.
۵۶. وسائل الشیعه ← تفصیل وسائل الشیعه....

57. *The Source of Traditions on Imam Reza, (a.s) Ali ibn Hussein ibn Musa ibn Babawayh al-Qummi Known as Sheikh Sadoog, Research and Translated by: Ali Peiravi edited by: Lisa Zaynab Morgan, Qum: Ansariyan, 2006.*

شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی